مروری بر واقعه بمباران شیمیایی مقر گروه توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) در گفت‌وگوی «جوان» با ۲ رزمنده حاضر

بعثی‌ها از موشک کاتیوشا برای بمباران شیمیایی استفاده می‌کردند

علیرضا محمدی

در جریان عملیات کربلای ۸ و در آخرین روزهای فروردین ۱۳۶۶ بود که نیروهای بعثی برای چندمین بار طی دفاع مقدس، از بمباران وسیع شیمیایی برای مقابله با رزمندگان اسلام بهره بردند. در جریان همین حملات بود که مقر تیپ ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) نیز مورد حمله قرار گرفت و تعدادی از رزمندگان این تیپ به شهادت رسیدند. در حالی که سالروز انجام عملیات کربلای ۸ را به تازگی گذرانده‌ایم، نگاهی بر خاطرات آن روزها در گفت‌وگو با حاج‌رضا سلیمانی و سیدمحمود حسینی از رزمندگان گروه ۶۳ توپخانه خاتم‌الانبیا(ص) می‌اندازیم. این دو، در یک مکان حضور داشتند و خاطرات‌شان در تکمیل خاطرات دیگری است.

سید محمود حسینی در دفاع مقدس

حاج‌رضا سلیمانی مسئول عملیات تیپ توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص)

شلیک بدون وقفه

عملیات کربلای ۵ تمام شده بود و در بحبوحه عملیات کربلای ۸ بودیم. قرارگاه تاکتیکی تیپ توپخانه ۶۳ خاتم(ص) در جاده اهواز- خرمشهر، حدود شش کیلومتر مانده به خرمشهر سمت راست در دهکده مندوان قرار داشت. پوشش نخلستان دهکده، استتار خوبی برای قرارگاه بود. هرچند که اکثر درختان نخل بر اثر اصابت ترکش گلوله‌های توپ از نفس افتاده بودند. وارد قرارگاه که می‌شدیم یک فضای ۶ مترمربعی بود که محل استقرار مراجعان بود و جلوی در یک پتوی سیاه آویزان کرده بودیم تا شب‌ها نور داخل سنگر بیرون نرود. این پتو حائل بین سنگر ما و نخلستان بود.

شب بیست و دوم فروردین ۱۳۶۶ شام را در خدمت برادران حاج‌صغیری (مسئول طرح و عملیات)، رضا افشار (معاون گردان ۱۷امام صادق (ع))، حاج‌علی نورمحمدی (مسئول مهندسی رزمی یگان) و سیدمحمود حسینی (معاون طرح و عملیات) بودیم. حاج‌رضا نوشادی (رئیس ستاد تیپ) و حاج‌حبیب‌الله کریمی (فرمانده تیپ) هم برای جلسه مهمی رفته بودند قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا(ص). تا ساعت ۱۰ شب از هر دری صحبت کردیم. وضعیت توپ‌ها، موجودی مهمات، کمبود نیروی انسانی، گزارش دیدگاه‌های منطقه و... بعد از آن هم مسئولان گردان‌ها و واحدها برای خوابیدن رفتند سنگر استراحت.

ساعت حدود ۱۲ شب بود که صدای شلیک توپخانه عراق را شنیدم. خیلی پرحجم و بدون وقفه شلیک می‌کردند. احتمال دادم آتش تهیه قبل از عملیات باشد، با یکی دوتا از دیدگاه‌ها تماس گرفتم و با کد گفتم: «ببینید منطقه چه خبر است؟ عراق غیر از شلیک پرحجم گلوله‌های توپ و کاتیوشا، تحرک دیگری هم مثل جابه‌جایی نیروی پیاده یا جابه‌جایی یگان زرهی دارد؟» چند دقیقه بعد دیدگاه‌ها وضعیت خط لجمن (لبه جلویی منطقه نبرد) را عادی گزارش دادند. با گزارش دیده‌بان‌ها احتمال دادم آتش ایذایی اجرا کرده باشند. با دو، سه تا از بچه‌ها رفتیم روی سقف سوله تا ببینیم توپخانه دشمن بیشتر از کدام جهت شلیک می‌کند و کدام قسمت از منطقه را هدف قرار داده است.

موشک‌های بدون صدا!

برادر شادلو (از نیروهای مخابرات) هم ضبط صوت آورده بود و صدای شلیک آتشبارهای عراق را ضبط می‌کرد. آتشبارهای ۱۳۰ و ۱۵۲ دشمن از جنوب بصره، پشت پتروشیمی عراق شلیک می‌کردند. در همین بین دیدم هفت، هشت تا قبضه کاتیوشا به صورت همزمان از سمت شهر زُبیر شروع به شلیک کردند. موشک‌های کاتیوشا یکی پس از دیگری شلیک می‌شد و به سمت مواضع ما می‌آمد. بعد از ۲۰، ۳۰ ثانیه صدای شلیک موشک‌های کاتیوشا هم آمد. لحظاتی بعد موشک‌های کاتیوشا زوزه‌کشان از روی سرما به سمت جاده اهواز- خرمشهر رفتند. منتظر شنیدن صدای حدود ۳۰۰ موشک کاتیوشا در پشت مواضع خودمان بودم، اما خبری نشد. حتی صدای یک انفجار هم نیامد. صدای انفجار گلوله‌های توپخانه دشمن می‌آمد ولی از صدای انفجار موشک‌های کاتیوشا خبری نشد که نشد. پیش خودم گفتم شاید موشک‌ها در منطقه نیزار یا رودخانه خورده و عمل نکرده، شاید هم عراقی‌ها یادشان رفته سر موشک‌ها ماسوره ببندند! که هر دو احتمال منطقی به نظر نمی‌رسید. بعد از شلیک آتشبارهای کاتیوشا آتش دشمن کلاً قطع شد و منطقه در سکوت کامل قرار گرفت. چند دقیقه بعد هم با بچه‌ها آمدیم پایین و رفتیم داخل سنگر.

دود آبی‌رنگ

نیم ساعت بعد که همه چیز آرام شده بود گفتم بروم یک چرخی دور و بر سنگر بزنم. از سنگر تطبیق آمدم اتاق مراجعان که با یک مهتابی کوچک همیشه روشن بود و یک پتو زده بودیم جلوی در ورودی‌اش. دیدم از کنار پتو دود آبی رنگی به شدت در حال نفوذ به داخل سنگر است. انگار که یک تریلی که روغن‌سوزی دارد پشت پتو ایستاده و گاز می‌دهد. چنین حالتی داشت. گفتم شاید به خاطر شلیک گلوله‌های توپخانه دشمن نخلستان آتش گرفته و دود آن همه جا پخش شده. جلوتر رفتم سرم را بردم کنار پتو و یک نفس کوتاه کشیدم. بوی گاز شیمیایی تمام حجم ریه‌ام را پر کرد. سریع رفتم داخل سنگر استراحت که فرماندهان گردان‌ها و واحدها خوابیده بودند فریاد زدم: شیمیایی زدن. بچه‌ها هم که حرفه‌ای شده بودند در عالم خواب و بیداری ماسک‌هایشان را که کنارشان بود سریع کشیدند روی صورتشان. خودم هم رفتم سنگر تطبیق ماسکم را برداشتم و به صورت زدم.

ماسک‌های غیراستاندارد

در مدت کوتاهی دود گاز شیمیایی تمام سنگر را فراگرفت. چیزی شبیه مه غلیظ؛ طوری که از ورودی سنگر انتهای سنگر دیده نمی‌شد. با توجه به اینکه ماسک‌ها استاندارد نبود، ما هم همه محاسن داشتیم و همان ماسک غیراستاندارد کاملاً روی صورت‌مان نمی‌نشست؛ ماندن‌مان در قرارگاه به معنای انتحار شیمیایی بود اما با توجه به وضعیت منطقه نمی‌توانستیم قرارگاه را رها کنیم و برویم. با توجه به شرایط منطقه، مختصات توپخانه‌های دشمن را جهت اجرای آتش ضدآتشبار به آتشبارهای توپخانه و کاتیوشا دادیم و به دیدگاه‌ها اعلام آماده‌باش کردیم که شش دانگ حواس‌شان به تحرکات و جابه‌جایی‌های دشمن باشد. میز مخابرات که در انتهای سوله بود به علت غلظت گاز شیمیایی تار دیده می‌شد. سیدمحمود روی میز طرح تیر کار می‌کرد. رفتم سری به عسگری بزنم که دیدم داخل ماسک عسگری اصلاً هیچ چیز معلوم نیست. اول فکر کردم داخل ماسک دود شیمیایی پر شده، بیشتر که دقت کردم دیدم بنده خدا حالت تهوع گرفته و هر چه خورده بود توی ماسک بالا آورده. سوئیچ ماشین را دادم به عسگری و گفتم تو برو اورژانس، من و سیدمحمود اینجا هستیم. تنها ماشین موجود در قرارگاه را هم دادیم عسگری برد عقب. من و سید هم کار پشتیبانی آتش منطقه را تا ۹ صبح در سنگر شدیداً آلوده به شیمیایی دوتایی انجام دادیم. من و سید خیلی شدید سرفه می‌کردیم، چشمان‌مان هم شده بود کاسه خون و همه چیز را تار می‌دیدیم. ساعت ۸ صبح برادر جهان‌آرا با تیم ش.م.ر آمدند، محوطه و داخل سنگر قرارگاه را پاکسازی کردند. بعداً مشخص شد حجم آتش توپخانه عراق در آن شب، پوششی برای تک شیمیایی با موشک‌های کاتیوشا بوده است. تا پیش از این هم عراقی‌ها با گلوله‌های توپ و بمباران هوایی مواضع و عقبه ما را شیمیایی می‌زدند. آن شب عراق برای اولین بار از موشک‌های کاتیوشا برای تک شیمیایی استفاده کرده بود.

> با ورود به داخل سنگر سر جایم میخکوب شدم. تمام بچه‌های مخابرات که داخل سنگر بودند به شهادت رسیده بودند. وضعیت شهدا به صورتی بود که معلوم بود متوجه تک شیمیایی عراق شدند ولی شدت و غلظت گازهای شیمیایی منجر به شهادت آنها شده است

ادامه خاطره شیمیایی قرارگاه تاکتیکی از زبان سیدمحمود حسینی

محشر سنگر مخابرات

صبح ساعت ۱۱ که وضعیت منطقه تا حدودی به حالت عادی برگشته بود با یک دستگاه جیپ میول کره‌ای رفتم به موقعیت نبوی ۲ سر بزنم. موقعیت نبوی به نوعی قرارگاه پشتیبانی تیپ در منطقه بود که یکی دو کیلومتر عقب‌تر از ما و نزدیک جاده اهواز- خرمشهر بود. واحدهای دیده‌بانی، بهداری، مخابرات، تطبیق، مهندسی و... هر کدام یک سنگر در این موقعیت داشتند که تعدادی از نیروهایشان به صورت آماده در آنجا مستقر بودند تا در صورت لزوم به سرعت به کارگیری شوند. نیروهای مخابرات هم به صورت متمرکز آنجا بودند و با نیروهای مخابرات تطبیق به‌صورت نوبتی جابه‌جا می‌شدند. به همین جهت همه بچه‌های مخابرات مستقر در موقعیت نبوی ۲ را می‌شناختم و اُنس و الفتی بین ما ایجاد شده بود.

وارد محوطه موقعیت نبوی ۲ که شدم اول رفتم داخل سوله مخابرات. با ورود به داخل سنگر سر جایم میخکوب شدم. تمام بچه‌های مخابرات که داخل سنگر بودند به شهادت رسیده بودند. وضعیت شهدا به صورتی بود که معلوم بود متوجه تک شیمیایی عراق شدند ولی شدت و غلظت گازهای شیمیایی منجر به شهادت آنها شده است. همه بچه‌ها ماسک زده بودند، یکی، دو نفر آمپول آتروپین هم زده بودند و سُرنگ آتروپین هنوز دست‌شان بود، چند نفر دیگر ماسک زده و حتی پوتین‌هایشان را هم پوشیده بودند ولی جلوی در سنگر افتاده بودند. بچه‌های سیمبان، بچه‌های نصّاب و اپراتورهای بیسیم همه و همه در اوج مظلومیت به شهادت رسیده بودند. سنگرهای مهندسی، بهداری و... هم کم و بیش حال و روز سنگر مخابرات را داشتند.

عامل سیانور

آن شب عراقی‌ها چند نوع عامل شیمیایی از جمله سیانور را با هم زده بودند تا بیشترین تلفات ممکن را از ما بگیرند. در همین موقع حاج‌روح‌الله محمدی (یکی از مسئولان واحد دیده‌بانی) با من تماس گرفت و گفت یکی از بچه‌های دیده‌بانی گزارش داده یک گلوله عمل نکرده شیمیایی بین موقعیت نبوی ۲ و جاده اهواز- خرمشهر دیده شده است. به سمت منطقه‌ای که دیده‌بان گزارش داده بود رفتم، نرسیده به جاده اهواز- خرمشهر دیدم یک ستون خودرویی خاص که ۴۰ تا ۵۰ ماشین بود با پرچم سازمان ملل (UN) به سمت خرمشهر می‌آید. کنار خاکریز جاده توقف کردم ببینم چه خبر است. ستون نیروهای سازمان ملل که به من رسید یک نفر ایرانی که مترجم و راهنمایشان بود از ماشین پیاده شد و به سمت من آمد و گفت: ما شنیدیم این منطقه را شیمیایی زدند. گفتم بله دیشب این منطقه را شیمیایی زدند و ما هم کلی شهید و مجروح دادیم. پرسید: محل انفجار گلوله‌ها را می‌دانید کجاست؟ گفتم: بچه‌های دیده‌بان مختصات محل انفجار گلوله‌های شیمیایی را دادند، ظاهراً یک گلوله عمل نکرده هم آنجا دیدند. آن برادر که خیلی از شنیدن این خبر خوشحال به نظر می‌رسید رفت با یکی دیگر از نیروهای ایرانی صحبت کرد و گفت ما هم دنبال محل اصابت گلوله‌های شیمیایی می‌گردیم. شما برو ما هم پشت سر شما می‌آییم.

استناد سازمان ملل

من با جیپ راه افتادم و کاروان نیروهای سازمان ملل هم پشت سرم می‌آمد. حدود ۱۰، ۱۵ دقیقه بعد رسیدیم به محل انفجار موشک‌های شیمیایی کاتیوشا. تعداد بسیار زیادی قیف انفجار (محل اصابت گلوله که زمین را شکافته را قیف انفجار گویند) با فاصله کم در دشت دیده می‌شد، مقداری هم تکه‌های پلاستیکی سوخته در داخل قیف انفجار نمایان بود. نیروهای سازمان ملل از ماشین‌هایشان پیاده شدند و بعد از زدن ماسک با دستکش مشغول نمونه‌برداری از خاک داخل قیف‌های انفجار شدند. من هم با جیپ در همان محوطه دنبال موشک عمل نکرده می‌گشتم که متأسفانه پیدا نکردم.

دو، سه ماه بعد یعنی خرداد یا تیر ۱۳۶۶ سازمان ملل با استناد به نمونه‌هایی که آن روز از آن منطقه برداشته و آزمایش کرده بودند برای اولین بار (بعد از پنج، شش سال، که عراق از گازهای شیمیایی علیه ما استفاده می‌کرد) استفاده عراق از گازهای شیمیایی را علیه نیروهای ایرانی تأیید و آن را محکوم کرد.

حاج‌رضا سلیمانی مسئول عملیات تیپ ۶۳

گفت‌وگو

ایثار یک فرمانده از زاویه دید یک شاهد عینی

باورنکردنی‌ترین صحنه‌های عمرم را دیدم

غلامحسین بهبودی

۲۳ فروردین ۱۳۶۶، در جریان بمباران شیمیایی دشمن، حاج‌حبیب‌الله کریمی فرمانده گروه توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) در راه نجات جان همرزمانش به شهادت رسید. آن شب در مقر این یگان غوغایی بود که حمیدرضا غلامی یکی از رزمندگان حاضر در این واقعه در گفت‌وگو با «جوان» آن را به خوبی روایت می‌کند.

پیرمرد و ماسک

ساعت حوالی ۲ بعد از نصف شب بود که با صدای بلند یک نفر که داد می‌زد: «شیمیایی، شیمیایی زدن» بیدار شدم. حاج‌حبیب با لباس سپاه در چهارچوب در سنگر بدون ماسک ایستاده بود. وقتی از بیدار شدن ما مطمئن شد از سنگر رفت بیرون تا بقیه بچه‌ها را هم بیدار کند. سریع ماسکم را زدم و کمک کردم بقیه بچه‌ها هم ماسک بزنند. همه ماسک زده بودیم به غیر از پیرمرد باصفای تدارکات که دنبال ماسکش می‌گشت. چند تا از بچه‌ها ماسک‌شان را درآوردند و به این بنده خدا دادند اما پیرمرد قبول نکرد و گفت خودم ماسک دارم الان پیدا می‌کنم. آن بنده خدا هم ماسکش را پیدا کرد و زد به صورتش. بعد یکی از بچه‌ها نشست پشت فرمان تویوتا و بقیه هم سریع پشت ماشین سوار شدیم و به سمت بیمارستان امام حسین(ع) که پایین‌تر از سه راه حسینیه قرار داشت حرکت کردیم.

نگهبان افتاده بود

حوالی ساعت ۳ صبح رسیدیم بیمارستان امام حسین(ع). از ماشین پیاده شدیم و رفتیم داخل. دژبان در ورودی بیمارستان جلوی‌مان را گرفت و گفت: همه لباس‌هایتان را دربیاورید و بروید داخل سالن. چشمانم در امتداد جهتی که دست دژبان اشاره می‌کرد چرخید و چرخید. یک دفعه کپ کردم. چیزی را که با چشمانم می‌دیدم باورم نمی‌شد. کوهی از ابدان پاک شهدا روی هم افتاده بود. شاید ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر که بر اثر گازهای شیمیایی شهید شده بودند. منظره وحشتناکی بود. سریع آخرین تکه لباسم را هم درآوردم و وارد سالن شدم. ۱۰ تا دوش سمت راست سالن و ۱۰ تا دوش هم سمت چپ سالن بود. وارد دوش اول سمت چپ شدم، دیدم سه نفر زیر دوش آب، کف حمام افتاده‌اند. دوش دوم، دوش سوم، دوش چهارم. داخل هر کدام که رفتم دیدم چند رزمنده زیر دوش افتاده‌اند و آب باز است. خونابه هم در راه‌آب حمام جاری بود. از دیدن این همه مظلومیت مات و مبهوت مانده بودم.

صحنه‌های باورنکردنی

اصلاً حالم را نمی‌فهمیدم. به دوش پنجم رسیدم. یک برادر بلندقامت چهارشانه زیر دوش خودش را می‌شست. رفتم زیر دوش و شروع کردم به شستن سر و بدنم. هنوز آن صحنه‌هایی را که دیده بودم باورم نمی‌شد. فکر می‌کردم خواب هستم و کابوس می‌بینم. همین‌طور که بدنم را می‌شستم آن بنده خدا یک دفعه به دیوار حمام تکیه داد و از حال رفت. وحشت‌زده آمدم بیرون. وسط سالن دکتری را دیدم که به همه آمپول می‌زند. گفتم: دکتر یک نفر زیر این دوش حالش بد است. کمکش کنید. دکتر یک آمپول به من زد و گفت: برو آنجا لباس بگیر بپوش و سوار اتوبوس شو. خودش هم رفت داخل دوش کمک آن برادری که از حال رفته بود.

رفتم یک دست لباس بیمارستانی و یک جفت دمپایی گرفتم و سوار اتوبوس شدم. تمام صندلی‌های اتوبوس را باز کرده بودند و کف اتوبوس خالی بود. حدود ۷۰ تا ۸۰ نفر سوار اتوبوس شدیم و روی دو پا نشستیم کف اتوبوس. دقایقی بعد اتوبوس حرکت کرد. هیچ‌کس حال یا توان حرف زدن نداشت. هر چند دقیقه یکی از حال می‌رفت و می‌افتاد روی نفر بغلی و دقایقی بعد در اوج مظلومیت به شهادت می‌رسید. تا برسیم اهواز شاید حدود ۲۰ نفر از عزیزان به شهادت رسیدند.

حوالی ظهر بود که به ما گفتند شما را با هواپیما می‌فرستیم تهران برای سه ماه مرخصی درمانی. من و سیدمجتبی آزمون، مرتضی زینعلی و دو نفر دیگر که بنا نداشتیم برویم تهران، از دیوار نقاهتگاه فرار کردیم و با لباس بیمارستان خودمان را به عقبه تیپ توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیا(ص) که در اهواز بود رساندیم. یکراست رفتیم پیش حاج‌رضا سلیمانی (مسئول عملیات تیپ) و کل ماجرا را برایش تعریف کردیم. حاج‌رضا هم که چشمانش قرمز شده بود و خیلی هم سرفه می‌کرد خبر شهادت حاج‌حبیب‌الله کریمی را به ما داد. آن شب حاج‌حبیب در حالی که ماسک نداشت جان خیلی از نیروهای تحت امرش را نجات داد و خودش در اوج ایثار به شهادت رسید.

> منظره وحشتناکی بود. سریع وارد سالن شدم. دیدم سه نفر زیر دوش آب، کف حمام افتاده‌اند. دوش دوم، دوش سوم، دوش چهارم. داخل هر کدام که رفتم دیدم چند رزمنده زیر دوش افتاده‌اند و آب باز است. خونابه هم در راه آب حمام جاری بود. از دیدن این همه مظلومیت مات و مبهوت مانده بودم

شهید کریمی نفر سمت راست

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۰۲

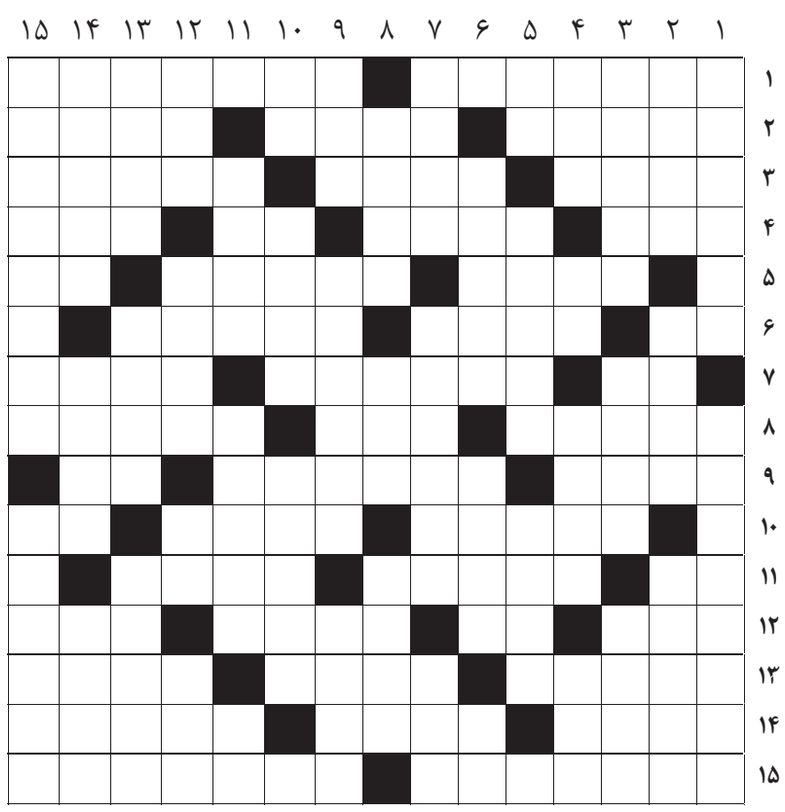

از راست به چپ

■ ۱- نویسنده اسپانیایی رمان دن کیشوت- موش و گربه کارتونی ■ ۲- نام جد مادری حضرت سلیمان- مؤسس سلسله سلجوقی- پایتخت آذربایجان ■ ۳- رشته‌کوه امریکای شمالی- گوشت گیاهی- معمولاً معذور ■ ۴- قله بلند زاگرس- دیوار قلعه- لذت ناتمام- استخوان ران ■ ۵- تنبل- رگ‌های بازو- وجه مشترک دشوار و دشمنی ■ ۶- برج کج- عنصر شماره ۲۴- حالت لرزان موبایل ■ ۷- سست و وارفته- مهارت- پارچه لطیف و مشبک ■ ۸- اسطوره فوتبال انگلیس- شک- هنر نمایشی ■ ۹- کالا- ورزش رزمی ژاپنی- هر یک از دو سطح سکه ■ ۱۰- ترک بند اسب- بیماری پارکینسون- ماسه ■ ۱۱- پل چوبی- تیم فوتبالی در ایتالیا- اشاره ■ ۱۲- خلاصه خبر- دشمن سخت- بانگ ■ ۱۳- کنترل دقیق- از حالت‌های سه‌گانه مواد- از گازهای آلی ■ ۱۴- نوعی التهاب مفاصل- خرگوش- شهری در استان کرمان ■ ۱۵- دستگاه ضدعفونی کننده وسایل پزشکی- ماکارونی ورقه‌ای

از بالا به پایین

■ ۱- ماهی قوطی- تیمی معتبر در فوتبال اسپانیا ■ ۲- روح آدمی- واحد بزرگ نظامی- شایستگی ■ ۳- کرکس- از منابع مهم و کهن واقعه عاشورا- راه فرار ■ ۴- خرس آذری- کالای نو- جلگهٔ وسیع علفزار- نوعی پرنده ■ ۵- رمق آخر- از سیارات- مسابقه با وسایل موتوری ■ ۶- چرب‌زبان- دشمن پنیر- یک و یک ■ ۷- سطرها- انبوه و فشرده- خراسان قدیم ■ ۸- دلیرمرد- دمل و جوش‌های ریز بدن- راحت ■ ۹- دیوار بلند- ورزشی آمیخته از گلف و چوگان- برچسب ■ ۱۰- خاندان- صفحات غیراصلی روزنامه‌ها- محل برخورد دو خیابان ■ ۱۱- دین- عوض کردن هوای اتاق و محوطه- خودنمایی ■ ۱۲- بیماری مسری خطرناک- انسان بی توجه به نظافت خود- اراده- صدویازده ■ ۱۳- ایالتی در هند- فریاد استمداد- کارآموز پزشکی ■ ۱۴- شکستنی ورزشی- ویرایش عکس- آقای گل فوتبال جهان ■ ۱۵- از شهرهای انگلیس- گیاه بدون دانه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۵				۱			
	۳	۲			۴		۱	۸
				۶				۴
۳			۲	۷				
۱	۹		۳				۷	
							۵	
		۷		۴		۲		
		۴				۳	۸	
			۶	۲				

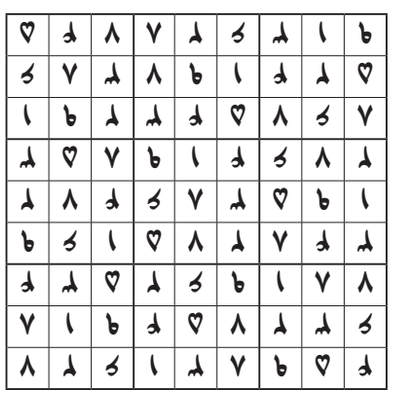

جدول کلمات متقاطع
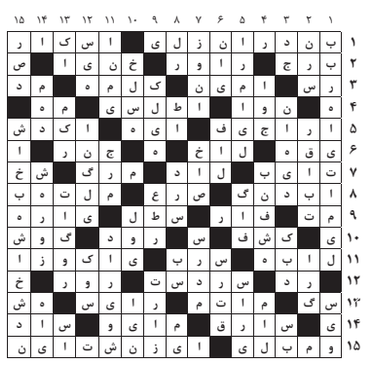
پاسخ جدول شماره ۵۹۰۱